

شکوفه‌های زیبا بخوانید

- ۲..... خبر خبر! دوساله شدم
- ۳..... سخنی از نور چشم پیامبر
- ۴..... حاجی فیروز
- ۵..... سمنو
- ۶..... دانه‌های باران
- ۷..... آواز توی حمام
- ۱۰..... شتر و کیسه‌های نمک
- ۱۴..... بلبل و مورچه
- ۱۷..... دنیای حیوانات
- ۲۰..... می‌خواهم سلامت باشم
- ۲۲..... کبد و کلیه
- ۲۳..... فکر کن، جواب بده
- ۲۴..... لطیفه‌های کوچولو
- ۲۵..... پاسخ فکر کن، جواب بده

خبر خبر! دوساله شدم

صد سلام به دوستان خوبم! نه، هزار سلام به شما که خیلی دوستان دارم و تندتند دلم برایتان تنگ می‌شود.

دقت کردید که هر وقت بهار و فروردین می‌آید، تولد من هم می‌رسد؟ راستی، شما چند سال دارید؟ هشت؟ نه یا ده؟ من که دوسالم تمام شد و خدای مهربان را شکر می‌کنم که وارد سومین سال عمرم شدم. دوستان من و شما در دفتر ماهنامه امیدوارند من ۱۲۰ ساله شوم.

از آنها شنیدم که این آرزوی خوبی است و بزرگ‌ترها برای هم و برای ما بچه‌ها دعا می‌کنند عمر طولانی و مفید داشته باشیم پس من هم برای شما که مثل اعضای خانوادگی من

**هستید، همین آرزوی خوب را می‌کنم و از خدا می‌خواهم
همراه با عمر طولانی، شما را به همه‌ی آرزوهای خوب و
قشنگتان برساند.**

«قا صدك»

سخنی از نور چشم پیامبر

**حضرت فاطمه (علیها السلام) با سخنان ارزشمند خود، راهنمای همه‌ی
ما در زندگی هستند. بیایید با هم چند سخن ایشان را بخوانیم:**

*** هر کس بر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بر من به مدت سه روز
سلام کند، خداوند بهشت را به او هدیه می‌دهد.**

*** همیشه در خدمت مادر باش چون بهشت زیر پای مادران
است.**

*** اگر به آنچه که ما، اهل بیت (علیهم السلام)، دستور داده‌ایم عمل کنی و**

از آنچه گفته‌ایم دوری کنی، از شیعیان ما هستی.
* خداوند نماز را برای دور کردن انسان از تکبر واجب کرده
است.

«ما هنامه پوپك»

حاجی فیروز

دوباره عید اومد و نوروز اومد
باز توی کوچه، حاجی فیروز اومد
حاجی فیروز پیرهن قرمز داره
سر به سر هر کی بخواد می‌ذاره
هی می‌گه: ارباب خودم سرتو بالا کن
ارباب خودم اخماتو وا کن
ارباب خودم بزبز قندی!

حالا که بهاره چرا نمی‌خندی؟

«بابك نيك طلب»

سمنو

عطر و بوی صلوات

می‌رسد از همه سو

رفته بر روی اجاق

باز دیگِ سمنو

دور آن خانم‌ها

گرم کارند همه

عطر نذری حتما

رفته آن‌ورِ ده

ننه، نذرش مالِ

حضرت فاطمه است
حضرت فاطمه هم
نور چشم همه است
به همین علت هم
همه اینجا جمع‌اند
در میان این باغ
شاپرک یا شمع‌اند

«بیژن شهرامی»

دانه‌های باران
در هوای بارانی
پشت شیشه رفتم زود
مثل هر شبِ دیگر

برقِ کوچه روشن بود
زیر نور او دیدم
کوچه و خیابان را
او به من نشان می داد
دانه های باران را
شب گذشت و می بینم
کوچه ها پر از آب است
برقِ آسمان روشن
برقِ کوچه در خواب است

«افسانه شعبان‌نژاد»

آواز توی حمام
روزی مردی در حمام، شروع به آواز خواندن کرد. چنان از

صدای خودش خوشش آمد که فکر کرد اگر پیش امیر بخواند، پاداش بسیار خوبی می‌گیرد و از مال دنیا بی‌نیاز می‌شود. از حمام بیرون آمد و پیش امیر رفت و گفت: «قربانت گردهم، صدایی آسمانی دارم که خود نیز تا به امروز از آن بی‌خبر بودم. اگر اجازه بفرمایید، بخوانم!» امیر با کنجکاوی گفت: «بخوان!»

مرد با صدای جگر خراش، شروع به خواندن کرد. چهره‌ی امیر خشمگین و درهم شد. مرد که متوجه شد اوضاع خراب است، گفت: «خمرهای را تا نیمه آب کنید و بیاورید.» غلامان خمرهای را تا نیمه آب ریختند و آوردند. مرد سرش را داخل خمره کرد و باز آواز خواند. این بار امیر چنان به خشم آمد که

دستور داد تر که ای بیاورند. آن را با آب خمره تر کنند و مرد را بزنند تا آب خمره تمام شود.

چیزی نگذشت که تر که آماده شد. آن را به آب خمره تر می کردند و مرد را می زدند. با هر ضربه ی تر که، مرد می گفت: «خداوندا تو را سپاس می گویم!» امیر گفت: «ما تو را می زنیم و تو خدا را شکر می کنی؟!» مرد نالان و زار گفت: «خدا را سپاس می گویم به خمره های که نصف آن آب باشد قانع شدم. اگر همراه امیر به حمام رفته بودم، تا تمام شدن آب خزینه، جز استخوان های شکسته چیزی از من باقی نمی ماند.» امیر از این سخن به خنده افتاد و او را بخشید.

مثل «آواز توی حمام» در مورد آوازی بسیار بد و ناهنجار گفته می شود که خواننده ی آن، خود را خوش صدا می داند در

حالی که صدای او موجب آزار و رنج دیگران می شود. همچنین این مثل در مورد کسی گفته می شود که خودش را خوب بداند اما در نظر دیگران آدم خوبی نباشد.

«فوت کوزه گري، مصطفي رحماندوست»

شتر و کیسه های نمک

نمک فروشی شتری داشت و هر روز باری از نمک را از نمک زار بر پشت شتر می گذاشت و به بازار می برد و می فروخت. نمک فروش مرد بی رحمی بود. دلش برای شتر نمی سوخت و بیش از حد توان شتر، بار نمک بر پشت او می گذاشت.

بعد از مدتی، شتر از شدت خستگی و کار زیاد و غذای کم، ضعیف شد. شتر با یک گاو دوست بود. روزی گاو شتر را دید و پرسید: «چرا این قدر ضعیف و بد حالی؟» شتر گفت: «صاحب من

مردی سنگدل و بی رحم است. هر روز بار سنگین نمک را از نمک زار تا بازار شهر بر پشت می گذارد. غذای کافی هم به من نمی دهد به همین دلیل این قدر لاغر و ضعیف شده ام.»

گاو دلش برای دوستش سوخت. مدتی فکر کرد و بعد گفت: «من راه حل مشکل تو را پیدا کردم. هنگامی که بار نمک را به بازار می ببری، به نهر آب که رسیدی، داخل آب برو و مدتی نمک ها را در آب فرو ببر. نمک در آب حل می شود. این کار را چند بار انجام بده. در آب بایست و زانو بزن. بعد دوباره بایست و زانو بزن تا نمک در آب حل شود و بارت سبک شود و تو راحت بارها را حمل کنی و خسته نشوی.»

آن روز مرد نمک فروش بار نمک سنگینی را بر پشت شتر گذاشت. شتر به راه افتاد و رفت و رفت تا به نهر آب رسید. وارد

آب شد و همان طور که دوستش گفته بود، نمک را چندبار در آب فرو برد. هر بار که شتر بار نمک را در آب فرو می برد، مقداری از نمک در آب حل می شد تا این که وزن نمک کمتر و حمل آن برای شتر راحت تر شد. او بدون این که خسته شود، بقیه ی راه را طی کرد.

شتر از این فکر خوشش آمد و روز بعد هم همین کار را انجام داد. روز سوم که مرد نمک فروش دید نمک ها کمتر می شود، تعجب کرد و از خودش پرسید: «کیسه ها که سوراخ نیستند پس چرا وزن نمک نصف می شود؟»

مرد تصمیم گرفت شتر را از نمک زار تا بازار زیر نظر بگیرد. دید که شتر بار نمک را در آب نهر فرو می برد. به این ترتیب،

مرد از حقه‌ی شتر باخبر شد. مرد عصبانی شد و با خود گفت:
«ای شتر پلید، حقه‌ای به تو بزنم که از کرده‌ات پشیمان شوی.»
روز بعد نمک‌فروش کیسه‌ها را از اسفنج پر کرد و آنها را بار
شتر کرد. شتر به عادت روزهای قبل به سمت نهر رفت و مثل
روزهای پیش چندبار بارش را در آب فرو برد اما هر بار که آنها
را در آب فرو می‌برد، اسفنج‌ها مقدار زیادی آب به خودشان
می‌کشیدند و بار شتر به جای این که سبک‌تر شود، سنگین‌تر
می‌شد.

مرد نمک‌فروش شتر را به سمت بازار می‌کشید. شتر که
به سختی آن بار سنگین را حمل می‌کرد، نمی‌دانست علت
سنگین شدن بارش چیست. او که خسته و ناراحت بود با

خودگفت: «آه، این بار پشتم را شکست. دیگر هرگز چنین کاری نمی‌کنم.»

از آن روز به بعد شتر دیگر فکر فرو بردن نمک در آب را هم نکرد چون می‌ترسید وزن آن سنگین شود و نتواند آن را حمل کند.

«مترجم دکتر احمد خواجه ایم»

بلبل و مورچه

باغ سرسبزی بود با درختان بلند و گل‌های زیبا. در این باغ، پرندگان بسیاری زندگی می‌کردند. بلبل هم در میان پرندگان باغ بود. بلبل، گردش و بازی، روی شاخه‌ها پریدن و آواز خواندن را بسیار دوست داشت. یک‌روز که روی شاخه‌ی درخت آواز می‌خواند، مورچه‌ای را دید. مورچه در حال کار کردن و

دانه بردن بود. بلبل بی آن که از شاخه‌ی درخت پایین بیاید، از همان بالا صدا زد: «ای مورچه‌ی بی‌نوا! چقدر کار می‌کنی؟ خسته نمی‌شوی؟»

مورچه گفت: «بلبل آواز خوان، چقدر می‌خوانی؟ از این همه آواز خسته نمی‌شوی؟» بلبل بال و پری زد و گفت: «فصل بهار، فصل شادی و بازی است. امروز نخوانم، کی بخوانم.» مورچه دانه‌ای را که بلند کرده بود، جلوتر برد و گفت: «بهار؟ همیشه که بهار نیست و هوا ملایم و آرام نمی‌ماند، باد، باران، زمستان و سرما در راه است، باید به فکر آن روز هم باشیم.»

بلبل چه‌چی سر داد و گفت: «من باز هم می‌خوانم و شادی می‌کنم، تو هم تا می‌توانی دانه جمع کن. به‌زودی خواهیم دید که من بهتر زندگی کردم یا تو.» مورچه حرفی نزد و سرگرم

کار خود شد. بلبل هم مثل روزهای پیش، مشغول آواز خواندن شد.

روزها گذشت و بهار به پایان رسید. تابستان هم با سرعت گذشت. پاییز هم زود خدا حافظی کرد و رفت تا این که زمستان شد. سرما به همه جا سر کشید و برف همه جا را سفیدپوش کرد. باغ هم سرد و ساکت شد. گل ها و گیاهان خشک شدند و یخ زدند. حالا بلبل گرسنه تنها شده بود. دو روز صبر کرد. دیگر توان نداشت، گرسنگی داشت او را از پا درمی آورد. ناگهان به یاد مورچه افتاد. مورچه ای که در این سرما، لانه اش پر از دانه بود.

راه افتاد و رفت تا لانه ی مورچه را پیدا کرد. در زد، مورچه بیرون آمد. وقتی بلبل را دید، فهمید چه شده است. بلبل گفت:

«گرسنه‌ام، به من کمک کن!» مورچه گفت: «دلم برایت می‌سوزد. می‌خواهم به تو کمک کنم ولی اگر به تو غذا بدهم، بچه‌هایم گرسنه می‌مانند. کاش آن‌روز که فقط آواز می‌خواندی و بازی می‌کردی، به فکر امروز هم بودی.»

بلبل دست‌خالی به خانه بازگشت تا جایی دیگر به دنبال غذا بگردد. با خودش گفت: «کاش به حرف مورچه گوش کرده بودم!»

«قصه‌های خوب ما، محمد میرکیانی»

دنیای حیوانات

بزرگ‌ترین پرنده چه نام دارد؟ شترمرغ، بزرگ‌ترین پرنده‌ی شناخته شده در جهان است. این پرنده در آفریقا زندگی می‌کند و می‌تواند تا حدود سه متر قد بکشد. شترمرغ

نمی‌تواند مانند پرندگان دیگر پرواز کند اما دارای سرعت خوبی در دویدن است. تخم یک شترمرغ حدود یک کیلو و ۷۰۰ گرم وزن دارد. وزن هر تخم این پرنده مساوی با ۲۴ تخم مرغ است.

چرا مگس وزوز می‌کند؟ صدای وزوز مگس، مربوط به برخورد بال‌های این حشره به یکدیگر است. بال‌های مگس با سرعت زیاد بالا و پایین می‌روند و با هم برخورد می‌کنند. مگس با ارتعاش دادن بال‌های خودش می‌تواند سرعتش را هنگام پرواز تنظیم کند. البته فایده‌ی مهم این کار برای مگس این است که باعث می‌شود هوای تنفسی خودش را از محیط اطراف دریافت کند.

آیا خفاش نابینا است؟ خفاش، در حقیقت پرنده‌ای نابینا نیست اما نیروی بینایی بسیار ضعیفی دارد. خفاش در شب پرواز می‌کند و شکارش را هم در شب تعقیب می‌کند. یک خفاش، در تاریکی شب می‌تواند حشره‌ای کوچک را شناسایی و شکار کند بدون این‌که در مسیر پرواز خودش با مانعی برخورد کند. دلیل این دقت خفاش در نیروی بینایی او نیست زیرا هنگامی که پرواز می‌کند، صداهایی از خودش خارج می‌کند. این صداها هرگاه به مانعی برخورد کنند، به سوی او باز می‌گردند و خفاش را از وجود مانع سر راهش آگاه می‌کنند. می‌توان گفت خفاش به نوعی سیستم «رادار» در بدنش مجهز است.

«ترجمه رضا شیرازی»

می خواهیم سلامت باشیم

چرا باید دست هایم را بشویم؟ انگشت ها و دست های شما به راحتی آلوده می شوند زیرا همیشه به چیزهای مختلف دست می زنید. برای این که میکروب ها را از دست های خود پاک کنید، دست ها را با آب گرم و صابون بشوید.

بهترین راه جلوگیری از ورود میکروب به دهان، این است که دست هایتان را قبل از غذا، بعد از توالی و بعد از تماس با حیوانات اهلی بشوید. وقتی به چیزی که آلوده به میکروب است دست بزنید، دست ها و انگشت هایتان به آن میکروب آلوده می شود. هر چند این میکروب ها را نمی بینید ولی آنها به راحتی می توانند هنگامی که دست هایتان را به صورتتان

می‌زنید، وارد دهانتان شوند. اگر با این دست‌های آلوده چیزی بخورید، میکروب‌ها غذا را آلوده می‌کنند و از راه آن وارد دهان و معده‌ی شما می‌شوند.

مراقب چیزهایی که می‌خورید باشید ممکن است بعضی از غذاها آلوده به میکروب باشند. میوه‌های تازه و سبزیجات از این دسته غذاها هستند. همیشه میوه‌ها و سبزیجات را قبل از خوردن، بشوید و پوست بکنید. در مورد غذاهایی که بسته‌بندی ندارند و روباز هستند، دقت کنید.

مگس‌ها معمولاً دوست دارند روی زباله‌ها و فضولات جانوران که پر از میکروب هستند، بنشینند. مقداری از میکروب‌ها به بدن مگس می‌چسبند و اگر مگس روی یک یا غذاهای روباز

بنشینند، میکروب‌ها را به آن غذاها منتقل می‌کند.

«دایره المعارف چراها، مترجم امیرصالحی طالقانی»

کبد و کلیه

کبد، یکی از پرکارترین بخش‌های بدن است و تقریباً پانصد نوع کار مختلف انجام می‌دهد! خون، مواد مفید موجود در غذا را از روده‌ها به کبد حمل می‌کند. کبد مواد مفید غذا را جذب می‌کند، سپس آنها را به سایر نقاط بدن می‌فرستد. عمل تصفیه خون در کلیه‌ها انجام می‌شود. کلیه‌ها مواد اضافی و زیان‌آور خون را جدا می‌کنند. مایع حاصل از تصفیه خون، «ادرار» نام دارد. ادرار وارد مثانه می‌شود و از بدن دفع می‌شود.

تمام مواد غذایی مفید و قابل جذب از دیواره‌ی روده‌ی کوچک، جذب خون می‌شوند تا همراه جریان گردش خون به

همه‌ی نقاط بدن منتقل شوند. مواد زاید و غیر قابل جذب غذا از انتهای روده‌ی کوچک، وارد روده‌ی بزرگ می‌شوند و سرانجام به صورت مدفوع دفع می‌شوند. یک انسان در طول عمرش حدود ۵۰ تن غذا می‌خورد و ۵۰ هزار لیتر انواع مایعات می‌نوشد.

«دایره المعارف علوم برای کودکان، مترجم مجید عمیق»

فکر کن، جواب بده

◀ نخستین کسی که دانه‌ی تسبیح را درست کرد، که بود؟

◀ کدام سوره‌ی قرآن، همنام یکی از شهرهای شمالی ایران است؟

◀ سوره‌هایی در قرآن هست که اگر نام آنها را برعکس کنیم، به همان صورت خوانده می‌شود. آن سوره‌ها کدامند؟

◀ نام کدام سوره‌ی قرآن است که اگر حرف اولش را برداریم،
نام یکی دیگر از سوره‌ها می‌شود؟

پاسخ‌ها در صفحه‌ی آخر

لطیفه‌های کوچولو

😊 یک هزارپا از پله افتاد پایین و هزار بار گفت: «آخ‌پام،
آخ‌پام!»

😊 محمود: «من از بس گوشت گاو خوردم، پر زور و قوی
شدم.» مسعود: «پس چرا من این قدر ماهی خوردم، شناگر
نشد؟»

😊 قاضی: «چرا با سر زدی توی صورت دوست؟» متهم: «جناب
قاضی! خودش می‌خواست. هر وقت من را می‌دید، اصرار
می‌کرد و می‌گفت: یک سری به ما بزن.»

😊 روزی یک مورچه همراه یک فیل از روی یک پل چوبی بلند عبور می کردند. به وسط پل که رسیدند، مورچه به فیل گفت: «بین ما دوتا چطوری پل را به لرزه انداختیم!»

😊 اولی: «چرا سرت را در قفس کردی؟» دومی: «می خواهم خواب از سرم نپرد.»

😊 مادر: «پسرم، چرا سرت را نزدیک بخاری گرفته ای؟» پسر: «آخه معلم گفته هر وقت بیکار بودید، سرتان را با یک چیزی گرم کنید.»

پاسخ فکر کن، جواب بده

♣ حضرت زهرا (علیها السلام) خاک قبر حضرت حمزه سیدالشهدا در احد را گل کرد و با آن تسبیح درست کرد و ذکر خدا را گفت.

♣ سوره نور که شهر نور در استان مازندران همنام آن است.

♣ سوره‌های لیل و تبّ.

♣ سوره محمد است که اگر حرف اولش را برداریم، سوره حمد می‌شود.

دوستان عزیز! از ماه آینده، پاسخ چیستان‌ها در شماره‌ی بعد نوشته می‌شود.